



کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی در پی ۲۳۲
اسفند ۱۴۰۰ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم
سلام خدا بر حضرت محمد^(ص) و خانواده‌ی پاک او

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۶

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هشتم • بهمن ۱۴۰۰
شماره‌ی پی‌درپی ۲۳۲

مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهری ماهوتی، مریم

اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۶

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شمالی توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود

را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

- ۱ سنگ‌ریزه
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۳ جای شما خالی
- ۴ بیا بازی
- ۵ دایی جان مهندس
- ۶ با درخت دوست باش!
- ۸ تولد خانم مورچه
- ۱۰ شعر
- ۱۲ مورچولک‌ها
- ۱۳ گربه‌ی خوابالو
- ۱۴ آدم برفی مهربان
- ۱۵ نقاشی خط‌خطی
- ۱۶ ستاره یا سیاره
- ۱۸ خرسی بیدار شو!
- ۲۰ ورزش حوله‌ای
- ۲۲ جامدادی گوسفندی
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ فکرهای جالب
- ۲۶ بازی و سرگرمی
- ۲۸ خوش مزه، به اندازه
- ۲۹ خندونک
- ۳۰ رنگ آمیزی جالب
- ۳۲ بادکنک سرد و گرم



بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در دسترس شماست. کافی است رمزیننه‌ی پاسخ سریع را با گوشی هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.

تصویرگر روی جلد: طیبه توسلی

تصویرگر صفحه‌ی فهرست: نسیم بهاری

صدا: سمیه انوری‌زاده، احسان مهرجو



سنگ ریزه

سلام دوست من

یک روز در راه مدرسه، سنگ ریزه‌های توی کفشم رفت. تا به خانه برسم، خیلی اذیتم کرد. یک بار هم وقتی غذا می‌خوردم، سنگ ریزه‌ی خیلی ریزه‌میزه‌ای لای دندانم رفت و گوشه‌ی آن را شکست. وای که چقدر غصه‌ خوردم! فکرش را بکنید، یک سنگ ریزه چطور می‌تواند دیگران را ناراحت کند!

گاهی بعضی حرف‌ها و رفتارها مثل سنگ ریزه هستند. مثلاً اگر به دوستانم اخم کنیم یا بگوییم آه، ممکن است او خیلی ناراحت بشود یا دلش بشکند. بیا ببیند مواظب باشیم یک وقت حرفی نزنیم که دیگران ناراحت شوند! کار بدی هم نکنیم. ما که نمی‌خواهیم دل کسی را بشکنیم! ما که سنگ ریزه نیستیم!

مهری ماهوتی



۱۷ اسفند

تولد امام زین العابدین (ع)

اسم دیگر این امام عزیز سجّاد (ع) است. چون او بیشتر وقت‌ها در حال نماز و عبادت بود.

۱۶ و ۱۵ اسفند

تولد امام حسین (ع) و روز پاسدار و حضرت ابوالفضل (ع) و روز جانباز

تولد این دو برادر مهربان مبارک! آن‌ها هیچ وقت همدیگر را تنها نگذاشتند.

۱۰ اسفند

مبعث رسول اکرم (ص)

روزی که خدا، حضرت محمد (ص) را به پیامبری انتخاب کرد. پیام حضرت محمد (ص) به تمام دنیا دوستی و مهربانی بود.

روزهای مهم ماه



۲۷ اسفند

تولد حضرت مهدی (ع)

امام مهدی (عج) آدم‌های خوب را دوست دارد. او برای آدم‌های بد دعا می‌کند تا آن‌ها هم خوب باشند.

- مهری ماهوتی
- تصویرگر: مهسا تهرانی

۱۵ اسفند

روز درختکاری

درخت‌ها به ما هوای سالم و تازه می‌دهند. مواظب آن‌ها باشیم.

۸ اسفند

شهادت امام کاظم (ع)

امام فرموده‌اند: کلید بدی‌ها عصبانیت است.



تولد حضرت مهدی (عج) مبارک

جای شما خالی

● شاعر: منیره هاشمی
● تصویرگر: سحر فرهادروش

من پیش گلدانم
نزدیکِ مهمان‌ها
پوشیده‌ام در جشن
پیراهنی زیبا

مولودی و جشن است
در خانه‌ی دایی
جای شما خالی است
آقا نمی‌آیی؟





● کلر ژوبرت
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

پیا بازی

طاها و ثنا بازی می‌کردند و می‌خندیدند. مامان گفت: «هیس! حوصله‌ی شلوغ‌بازی ندارم. بچه باید ساکت باشد.»
طاها و ثنا آه کشیدند و بی‌صدا نشستند. ولی زود حوصله‌شان سر رفت. دوباره بازی کردند و خندیدند. مامان هم دوباره گفت: «هیس! ساکت، ساکت!»
همان‌وقت بابا آمد. حرف مامان را شنید و گفت: «امام کاظم (ع) چیز دیگری می‌فرمایند.»
طاها و ثنا جلو پریدند و پرسیدند: «چی؟ زود بگو بابایی.»
بابا گفت: «امام کاظم (ع) فرموده‌اند: خوب است بچه در کودکی بازی‌گوش باشد.»
طاها و ثنا هورا کشیدند. بابا گفت: «تا وقتی بزرگ شد، باحوصله باشد.»
مامان خندید و گفت: «پس شاید من در بچگی بازی‌گوشی نکرده‌ام که حالا بی‌حوصلگی می‌کنم!»

ثنا دست مامان را کشید و گفت: «حُب، دیر که نشده.»

طاها هم آن یکی دست مامان را کشید و گفت:

«آره مامانی. می‌آیی قایم باشک بازی؟»

بابا گفت: «پس من چی؟»

و چهارتایی رفتند دنبال بازی.

* منبع: کتاب من دیگر ما. نویسنده: محسن عباسی ولدی
ناشر: آیین فطرت



دایی جان مهندس

خدای خوبم سلام

دایی عباس من مهندس برق است. یک جایی کار می‌کند به اسم اداره‌ی برق. او کمک می‌کند خانه‌ها و مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها همیشه برق داشته باشند. من فکر می‌کنم تو به خاطر این کار خوب از او خوش حال هستی.

خداجان، دایی هر وقت می‌آید خانه‌ی ما، وسایلمان را تعمیر می‌کند. جاروبرقی را، اتو را، رادیوی کوچک بابا را. او این کار را دوست دارد. امروز من خیلی منتظرش هستم، چون ماشین کنترلی خودم، پنکه‌ی اسباب‌بازی علیرضا و آدم آهنی یاشار خراب شده‌اند. تازه، پارسا هم کیف چرخ‌دارش را آورده. هرچه می‌گویم کیف وسیله‌ی برقی نیست، قبول نمی‌کند.

خدایا، کاری کن دایی جانم همه‌ی این وسایل را درست کند! خسته هم نشود. بعد هم به خاطر کارهای خوبی که کرده، خیلی دوستش داشته باش. خدایا، من هنوز نمی‌دانم وقتی بزرگ شدم می‌خواهم چه کاره شوم، اما دوست دارم مثل دایی عباس آدم‌ها را خوش حال کنم.

من می‌دانم، تو حتماً کمکم می‌کنی.





با درخت دوست باش!



ساناز و سپهر توی باغ بازی می کردند.
 درختها پُر از میوه‌های رسیده بودند.
 ساناز گفت: «داداش، شاخه‌ها را
 ببین. یک عالمه میوه‌ی خوش مزه
 آنجاست.»
 سپهر یک چوب بلند پیدا کرد.
 گفت: «بیا این چوب را به شاخه‌ها
 بزنیم. این طوری میوه‌ها به زمین
 می‌ریزند.»

مامان از دور مراقب بچه‌ها بود.

با دیدن چوب در دست آن‌ها، جلو آمد. با تعجب پرسید: «دارید چکار می‌کنید؟»
 سپهر به میوه‌های رسیده و خوش‌رنگ اشاره کرد. مامان
 گفت: «عزیزان دلم! درخت‌ها اکسیژن می‌دهند تا ما
 نفس بکشیم. ما نباید به درخت آسیب بزنیم.»
 ساناز زیرچشمی به مامان نگاه کرد
 و گفت: «بابا هم قبلاً گفته بود
 که اگر درخت‌ها نباشند، ما
 نمی‌توانیم نفس بکشیم.»



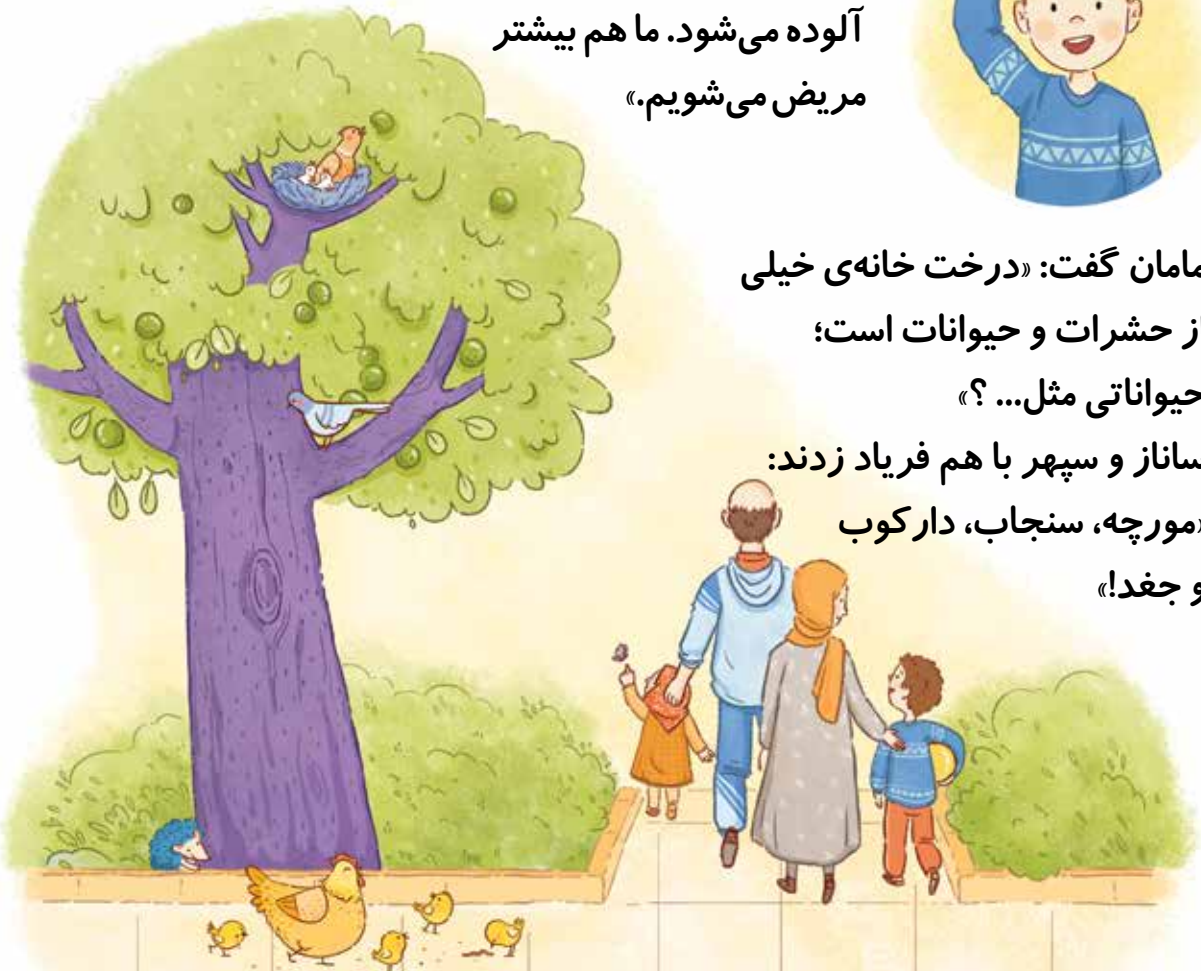


بابا از راه رسید. چوب را از دست سپهر گرفت و گفت: «پسرم! درخت‌ها هم جان دارند. ما نباید تنه‌ی آن‌ها را خراش بدهیم یا با چوب بزنیم، عمرشان کم می‌شود.»

سپهر گفت: «آقای معلّم گفته بود به درخت‌ها طناب نبندیم. درخت‌ها برای تاب‌بازی نیستند. اگر درخت نباشد، هوا بیشتر آلوده می‌شود. ما هم بیشتر مریض می‌شویم.»



مامان گفت: «درخت خانه‌ی خیلی از حشرات و حیوانات است؛ حیواناتی مثل...؟»
ساناز و سپهر با هم فریاد زدند:
«مورچه، سنجاب، دارکوب و جغد!»



بابا دست بچه‌ها را گرفت و گفت: «یادتان باشد که باید با درخت‌ها دوست باشیم! حالا برویم با هم یک بستنی میوه‌ای بخوریم.»



تولّد خانم مورچه



سپهر یک نقطه کشید. گذاشت جلوی خانم معلّم. خانم معلّم گفت: «آفرین سپهر! اما اینکه همه‌اش یک نقطه است؟!»

سپهر گفت: «اما خانم این یک مورچه است که هنوز به دنیا نیامده است!»

خانم معلّم گفت: «خُب به دنیا بیاید.»

سپهر گفت: «اما الان زمستان است. اگر دنیا بیاید، از سرما یخ می‌زند!»

خانم معلّم خندید و گفت: «خُب زمستان نباشد!»

سپهر ورق را برگرداند. بهار کشید و همه‌جا را سبز. خانم معلّم گفت: «آفرین سپهر! پس مورچه‌ات کجا رفت؟»

سپهر گفت: «هیس خانم! زیر برگ خوابیده است و دارد استراحت می‌کند.»

خانم معلّم گفت: «الان چه وقت خواب است؟»

سپهر یواش گفت: «دیشب تا دیروقت خانه مامان بزرگش بود و داشت با دایی‌اش بازی می‌کرد.»

خانم معلّم گفت: «قبول. تا مورچه‌ات دارد استراحت می‌کند، تو بقیه‌ی جاهای نقاشی‌ات را کامل کن.»



● نرگس افروز
● تصویرگر: ثنا حبیبی‌راد



سپهر یک خط دراز کشید.
خانم گفت: «سپهر، اینکه هم‌اش یک خط دراز است!»
سپهر گفت: «اما این جاده‌ی مورچه‌هاست!»
خانم گفت: «مورچه‌هایش کجا هستند؟»
سپهر کلی مورچه کشید که هدیه به دست به مدرسه می‌رفتند.
خانم گفت: «سپهر توی مدرسه چه خبر است؟»
سپهر گفت: «اجازه خانم! تولد خانم معلم مورچه‌هاست.»
خانم گفت: «ای ناقلا!»
بچه‌ها خندیدند و یکی یکی هدیه تولد خانم معلمشان را گذاشتند روی میز.



هفت سینِ خواهرم



● فرشته ابراهیم‌نیا

سبزه رنگش قرمز است
سیب رنگش قهوه‌ای است
سگه‌ها روی هواست
سیر در بشقاب نیست

هفت‌سین خواهرم
خنده‌دار و درهم است
چون که یک نقاشی است
سین‌هایش هم کم است



● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

درخت جان

● مریم اسلامی

درخت‌جان چطوری؟
چه قدر شاخه داری!
میان این محله
تو بهترین چناری

زنم کلاغ خانم
تو را که دید، خندید
برای لانه‌سازی
فقط تو را پسندید
دو تا کلاغ خوییم
تمیز و آبرومند
فقط به ما بفرما
اجاره شاخه‌ات چند؟



بهار آمد



● مرضیه تاجری

وقتی بهار آمد
توی حیاط ما
مامان برایش چید
یک سفره‌ی زیبا

سیب و سماق آورد
در کاسه‌ی چینی
آئینه و قرآن
آجیل و شیرینی

گفتم به مامانم
پس عیدی من کو
خندید و زود آورد
یک خرس پشمالو



ماشین امداد

● سمیه بابایی

یک مورچه دیدم
در جاده‌ی قالی
چپ کرده افتاده
بارش شده خالی

رفتم به او گفتم
ماشین امدادم
با دست بارش را
تا لانه هُل دادم





مورچولک‌ها



● فرزانه فرامانی ● تصویرگر: نرگس جوشش





گر به ی خوابالو

● مریم عاطفی ● تصویرگر: زینب بدری



گر به کنار میز دراز کشیده بود و سیل هایش را پاک می کرد. موشی از لانه بیرون آمد. گر به را که دید، ترسید و عقب پرید. گفت: «می خواهی من را بخوری؟» گر به گفت: «نه». موشی گفت: «چرا؟ فکر می کنی من بدمزه ام؟»

گر به گفت: «نه». موشی رفت توی لانه و با داداش موشی برگشت. داداش موشی گفت: «می خواهی ما را بخوری؟» گر به نگاهشان کرد.

موشی و داداشی گفتند: «تو فکر می کنی ما لاغر و بدمزه ایم؟» موشی و داداشی رفتند توی لانه و با خواهر موشی برگشتند. خواهر موشی گفت: «تو ما را می خوری؟» گر به خمیازه ای کشید. خواهر موشی گفت: «پس تو فکر می کنی ما زشت و لاغر و بدمزه ایم؟» یکهو گر به گفت: «گوش کنید». موشی و داداش موشی و خواهر موشی گفتند: «چی را گوش کنیم؟» گر به گفت: «صدای قار و قور شکم من را که دلش سه موش لاغر و بدمزه و زشت می خواهد!»

موشی و داداشی و خواهر موشی جیغی کشیدند و پریدند توی لانه. گر به گفت: «آخیش، الان با خیال راحت می خوابم.»



آدم برفی مهربان

قصه‌های دیدنی



● راحله نیکروان

● تصویرگر: لاله ضیایی





نقاشی خط خطی

● مرضیه فعله‌گری
● تصویرگر: ویدا کریمی

امروز توی دفترم خط‌های صاف کشیدم. دو تا از خط‌ها کنار هم بودند. بعد با هم شدند گردن زرافه. زرافه سرش را از توی دفترم بیرون آورد و گفت: «گرسنمه.»
من رفتم از توی یخچال برایش کیک آوردم. زرافه گردنش را تکان داد و گفت: «کیک که نمی‌شه غذا! برگ، برگ، برگ می‌خورم. داری؟»
آشپزخانه را زیرورو کردم. برگ پیدا نکردم. آمدم توی اتاق. زرافه‌ام خوابیده بود توی دفترم و گردنش زده بود بیرون. به خط‌های صاف توی دفترم نگاه کردم. آن‌ها را شکل درخت کردم؛ با یک عالمه برگ سبز.
زرافه خندید و شروع کرد به خوردن و گفت: «این شد غذا.»
چند تا خط صاف پایین دفترم بودند که داشتند می‌شدند پا؛ پاهای شکارچی که می‌خواست زرافه‌ام را شکار کند. فوری پاها را پاک کردم و گذاشتم زرافه‌ام با خیال راحت برگ بخورد.





ستاره یا سیاره

● مجید عمیق ● تصویرگر: سولماز جوشقانی

وقتی شب به آسمان نگاه می‌کنی چه می‌بینی؟
نقطه‌های نورانی زیاد.
آن‌ها ستاره‌ها هستند. ستاره نور می‌دهد و داغ است.

خورشید یک ستاره است.
خورشید زمین را گرم و روشن می‌کند.
اگر خورشید نبود زمین سرد می‌شد.
یخ می‌زد و همه جا تاریک می‌شد.
آن وقت هیچ چیزی زنده نمی‌ماند.
اما سیاره‌ها از خودشان نور ندارند.



فکر می‌کنی کره‌ی زمین سیاره است یا ستاره؟ کره‌ی زمین همیشه دور خودش می‌چرخد.
دور خورشید هم می‌چرخد.

بیشتر جاهای سطح کره‌ی زمین آبی‌رنگ است.
کره‌ی زمین نور ندارد.

حالا کره‌ی زمین ستاره است یا سیاره؟





خرسی بیدار شو!

بازیگران: قصه گو، خرس، گنجشک، بلبل، خرگوش

قصه گو: بچه خرس از اول زمستون تا حالا خوابه، ولی هنوز از خواب سیر نشده! اما گوش بدید، انگار داره صداهایی میاد ... (گنجشک بال می زند و وارد صحنه می شود.)

گنجشک: جیک جیک جیک. (بلندتر) جیک جیک جیک. (خیلی بلند) جیک جیک جیک!

خرسی: وای چه خبره جیک و جیک؟! برو بذار بخوابم!

گنجشک: پاشو، الان چه وقت خوابیدنه! وقت دویدن و بازی کردنه! (خرس سرش را روی دستش می گذارد و خروپف می کند.)

بلبل: چه چه چه! (بلندتر) چه چه چه!

خرسی: وای وای! چه خبره چه چه چه؟ برو بذار بخوابم!

بلبل: پاشو الان چه وقت خوابیدنه! موقع گردش و عسل خوردنه! (خرگوش پیرپیر وارد صحنه می شود.)

خرگوش: به به به به بهاره! وقت تلاش و کاره! هوا چه بویی داره! زمین چه رنگی داره!

خرسی: چی گفتی؟ خوب نشنیدم! (خرس دور و برش را نگاه می کند). پس باد و بارون چی شد؟ برف زمستون چی شد؟



خرگوش و گنجشک و بلبل دور بچه خرس
می چرخند: تموم شده زمستون! بهار شده،
باید بیدار شی از خواب! مشغول کار و بار
شی، بچرخنی و بخندی زیر آفتاب!
همه با هم می خوانند: به به به به بهار! خرسی
دیگه بیداره! توی تمام جنگل، شروع
شده کار و تلاش دوباره! به به به به بهار!
قصه گو: بله بچه ها، بچه خرس تا اسم
عسل را شنید، خوابش پرید. حالا شما
هم با دوستان ما دست بزنید و بخوانید:
بهاره آی بهاره، وقت تلاش و کاره.





ورزش حوله‌ای

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

زود، تند، سریع، آماده شو. اول حوله را بردار. حوله فقط برای خشک کردن دست و صورت نیست. تو می‌توانی با حوله ورزش هم بکنی. حوله ورزش کردن را آسان‌تر می‌کند. با این حرکات‌ها بدنت گرم و نرم می‌شود. آن وقت هر روز قوی‌تر می‌شوی. راستی، این حرکات‌ها را می‌توانی با یک بند یا پارچه هم انجام بدهی.

هر حرکتی که انجام دادی، کمی استراحت کن
و بعد حرکت بعدی را شروع کن.



کشیدن پَنجه‌های پا

پاهایت را روی زمین دراز کن. دو سر حوله را بگیر. حوله را دور انگشتان یک پایت بینداز. کمرت را صاف نگه دار. حالا حوله را کمی به سمت خودت بکش.

حوله‌بازی روی صندلی

روی صندلی بنشین. دو سر یک حوله را بگیر و درست کنار شانه‌ات نگه دار. حالا دو دستت را با حوله بالا ببر و دوباره تا کنار شانه پایین بیاور.





دست‌ها باز، دست‌ها بسته

دو سر حوله را بگیر و دو دستانت را کامل به سمت جلو بکش و صاف کن. حالا دوباره دست‌ها را جمع کن و به سمت خودت بکش.



دست‌ها عقب

یک سر حوله را با دست چپ بگیر. دستت را به سمت عقب ببر و با دست راستت در پشت سرت، سر دیگر حوله را بگیر. حالا دست‌ها را با حوله آرام بالا و پایین ببر.



چپ و راست

باز هم بایست و دو سر حوله را با دو دستت بگیر. پاهایت را جفت کن. حالا به سمت راست و به سمت چپ خم شو.

بامردی گوسفندی



وسایل لازم: قوطی، چسب چوب، مقوای مشکی، قیچی، پنبه، قلم مو

۱. دور تا دور قوطی را با قلم مو چسب چوب می‌زنیم.

۲. پنبه را به شکل گلوله‌های کوچک در می‌آوریم و به بدنه‌ی قوطی می‌چسبانیم.

۳. با مقوای مشکی شکل سر گوسفند را در می‌آوریم.

۴. چشم‌های گوسفند را با مقوای سفید و مشکی درست می‌کنیم و می‌چسبانیم.

۵. سر گوسفند را به قسمت بالای قوطی می‌چسبانیم.





کتاب کتاب

دو گاو و یک تپه و قصه دیگر

نویسنده: لاله جعفری

تصویرگر: آمنه شکاری

ناشر: انتشارات قصه و داستان

تلفن: ۰۲۱-۸۵۶۷۰



یک گاو بود خیلی گنده!

یک گاو دیگر هم بود. به همان گندگی. اما این گاو نمی توانست آن گاو را ببیند. آن گاو هم نمی توانست این گاو را ببیند. یکی این طرف تپه، یکی آن طرف تپه. هر دو تنها و بی حوصله. فکر می کنی گاوها می توانند همدیگر را پیدا کنند؟ قصه را بخوان تا بفهمی! راستی این کتاب یک قصه دیگر هم دارد.

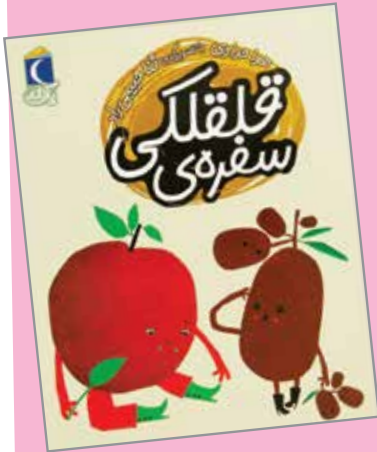
سفره ی قلقلکی

نویسنده: هدا حدادی

تصویرگر: ثنا حبیبی راد

ناشر: محراب قلم

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۹۰۸۷۹



سین های هفت سین می خواستند روی سفره بنشینند. اما تا پایشان را روی سفره می گذاشتند، سفره شروع می کرد به قاه قاه خندیدن. چون خیلی قلقلکی بود. سین ها هر کار کردند تا سفره نخندد و پیچ و تاب نخورد، نشد که نشد. تا اینکه... می توانی این کتاب را بخوانی و از قصه آن لذت ببری.

این کتاب ها را کارشناسان واحد ساماندهی منابع آموزشی و تربیتی هم خوانده اند و آن ها را به شما پیشنهاد می کنند.

● آمنه شکاری
● عکاس: اعظم لاریجانی



فکرهای جالب



سلام!
من خیلی دوست دارم یک کشتی داشته باشم.
حالا نه! وقتی که بزرگ شدم!
می دانی چرا؟ چون آن وقت ناخدا می شوم.
تازه، به همه جای دنیا می روم.
شاید هم آن وقت فکر دیگری داشته باشم.
چون وقتی آدم بزرگ می شود، طور دیگری
فکر می کند. تو الان چه فکرهایی داری؟
من از فکرهایم برایت می گویم. یکی من می گویم، یکی تو بگو!

من: فکر می کنم درختها هم مثل
بچه ها بزرگ می شوند؟
تو:



من: فکر می کنم هسته ی سیب را بکارم تا
سبز بشود.
تو:





من: فکر می‌کنم چرا توپ گرد است؟

تو:

من: فکر می‌کنم چرا همه‌ی چیزها اسم دارند؟

تو:



من: فکر می‌کنم چرا خانه‌ها سقف دارند؟

تو:



اووووه! چه فکرهای مهمی توی سر من و تو هست!

من درباره‌ی فکرهایم با همه حرف می‌زنم.

وقتی کسی به حرف‌هایم گوش می‌دهد،

خوش حال می‌شوم.

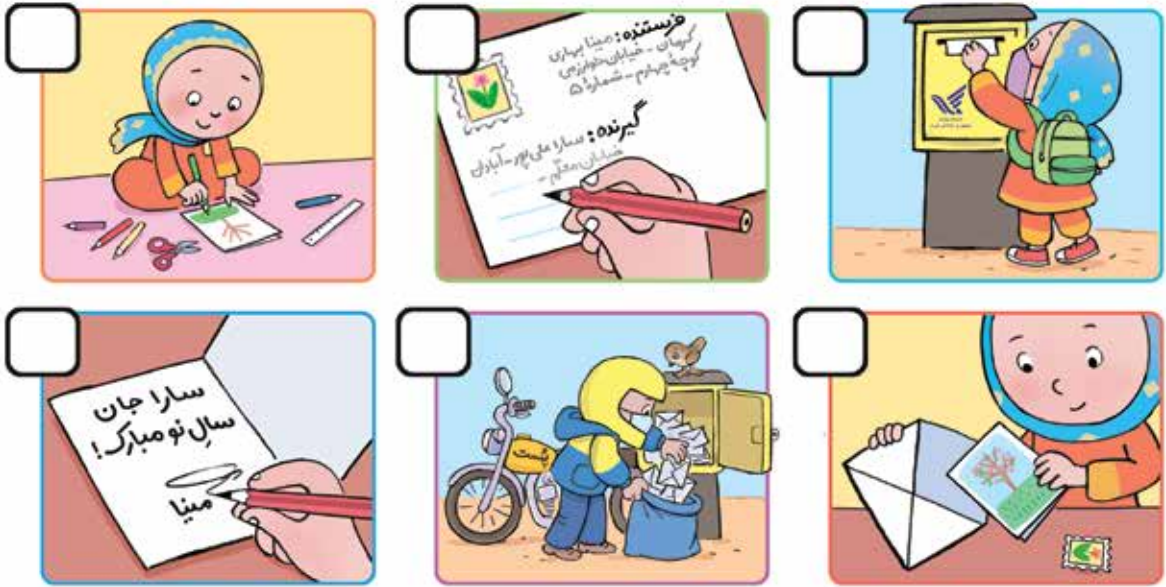
تو درباره‌ی فکرهایت با کی حرف می‌زنی؟

با من؟

هورا! پس ما با هم خیلی دوست هستیم!

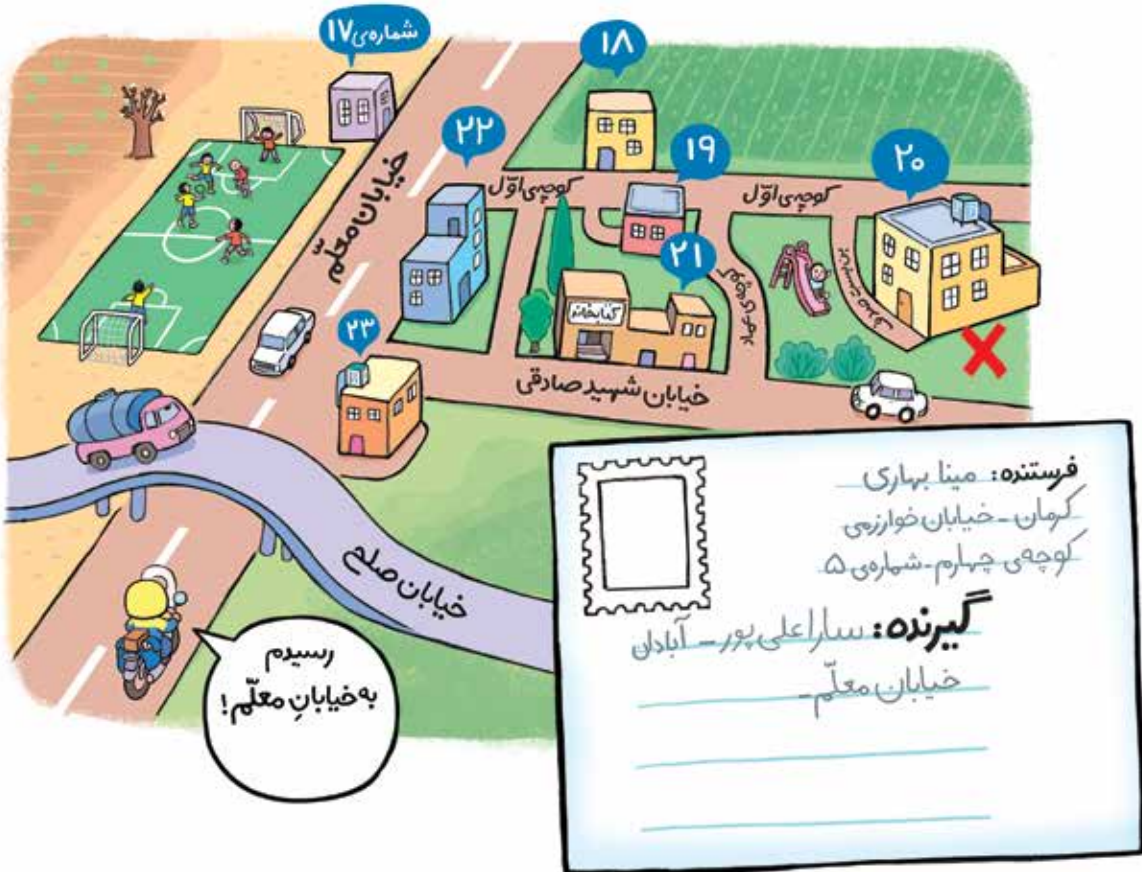


برای این تصویرها شماره بگذار و قصه‌اش را برای دوستانت تعریف کن. می‌توانی قصه را بنویسی و به معلّم بدهی.

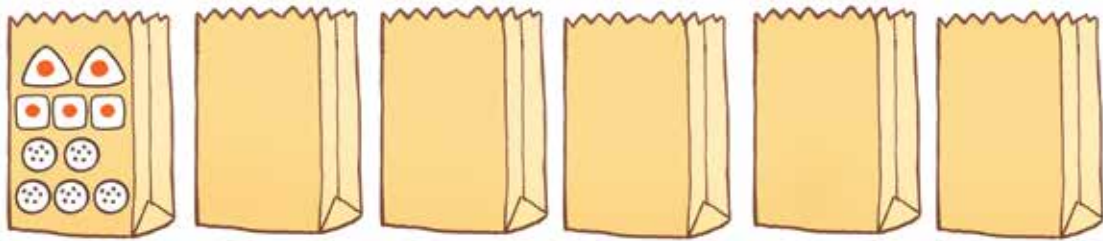


طرح و اجرا: لاله ضیایی

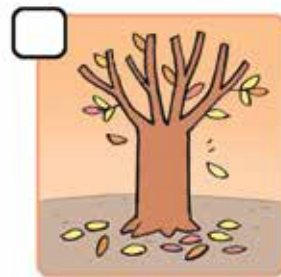
نشانی روی پاکت را کامل کن. حالا پستی را با خط به خانه‌ی سارا برسان.



مادر بزرگ شیرینی پخته است. او برای هر همسایه یک پاکت شیرینی گذاشته. تو هم مثل او پاکت‌ها را پُر کن. در آخر تعداد آن‌ها را با هم جمع بزن.



کدام کارها تو را به یاد سال نو و عید نوروز می‌اندازند؟ علامت بزن.



خوش مزه، به اندازه



• مریم سعیدخواه • تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

تولد میشی خرگوشه بود. میشی چند تا هویج و مقداری کاهوی خوش مزه آماده کرد. ماشی یک سبد گردو و میمونک هم یک نارگیل خیلی بزرگ آورد. میشی همه‌ی خوراکی‌ها را توی ظرف ریخت و از دوستانش پذیرایی کرد. ماشی و میمونک همه‌ی خوراکی‌ها را خوردند و باز هم خواستند.

میشی گفت: «کمی هم جا برای خوردن کیک بگذارید شکموها!» بعد رفت تا کیک تولدی را که خودش پخته بود بیاورد.

وقتی میشی کیک را آورد، دل ماشی حساسی درد گرفته بود. آرام به میمونک گفت: «وای! دارم می‌ترکم! حالا چکار کنم!» بعد یکهو داد زد: «آخ! آخ! دلم! دلم!» و به دور رفت توی دستشویی.

میمونک هرهر خندید و گفت: «پس سهم کیک تو را هم من می‌خورم.» بعد خواست کیک بخورد، اما...

میمونک و ماشی تند و تند به دستشویی می‌رفتند و ناله می‌کردند. میشی هم رفت تا به دکتر جفدی خبر بدهد.





● احمد عربلو و فهيمه فتوره چي
● تصويرگر: نرگس جوشش

کدو تنبل



زهرا یک کدو تنبل بزرگ را با خودش
به مدرسه آورده بود.

معلم با تعجب پرسید: «چرا این کدو را
به کلاس آورده‌ای؟»

زهرا گفت: «خیلی تنبل است. او را آورده‌ام
کمی درس بخواند و از تنبلی بیرون بیاید!»

قند خجالتی

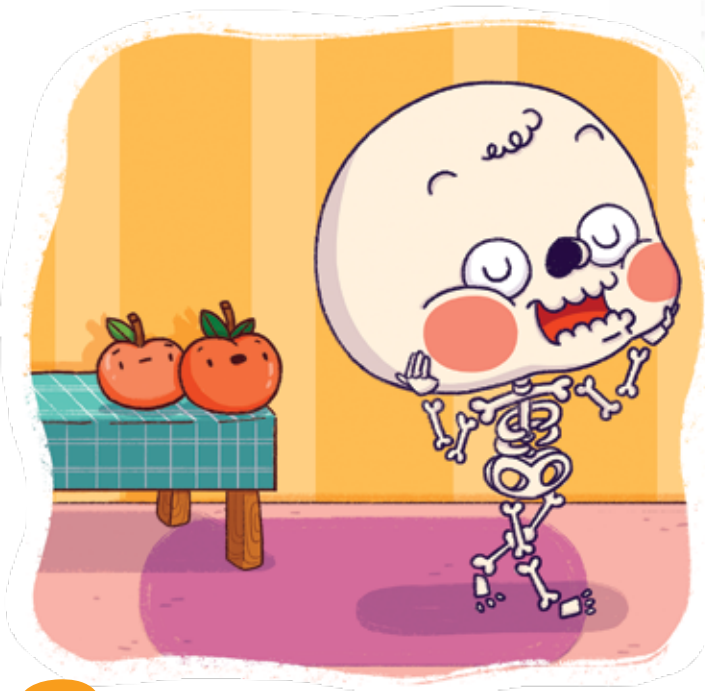
قند جلوی پایش را ندید. افتاد توی چایی.
از خجالت آب شد.



تُپلو

به یک اسکلت گفتند می توانی یک شعر
بگویی؟

گفت: تُپلویم تُپلو! صورتم مثل هلو!





رنگ آمیزی جالب

● رویا صادقی



بچه‌ها سلام!

فکر کنید یک نقاشی کشیده‌اید و نمی‌دانید برای قسمت‌های خالی آن چه کار کنید تا قشنگ‌تر شود.

قسمت‌های خالی نقاشی‌تان را با مداد رنگی تقسیم کنید.

زیر کاغذتان سطحی بگذارید که برجستگی داشته باشد؛ مثل سفره‌ی پلاستیکی طرح‌دار.



با مداد رنگی شروع کنید به رنگ کردن. البته دقت کنید کاغذ در هنگام رنگ آمیزی حرکت نکند.

می‌توانید کاغذ را روی چیزهای متفاوتی بگذارید و رنگ آمیزی را ادامه دهید.



بچه‌ها نقاشی‌های خودتان را برای ما بفرستید.

آدرینا ارجمندی، ۶ ساله



مبینا پورنهادی، ۷ ساله



تیسیم هدایتی، ۷ ساله



حسنی ریوندی، ۷ ساله



رها هاشمی نژاد، ۷ ساله



دنیا خانلرخانی، ۷ ساله



بادکنک سرد و گرم

مواد و وسایل لازم:

دو عدد ظرف پلاستیکی مستطیل شکل (مانند تصویر)، یک عدد بادکنک، یک عدد بطری پلاستیکی خالی نوشیدنی

• تیره امانی

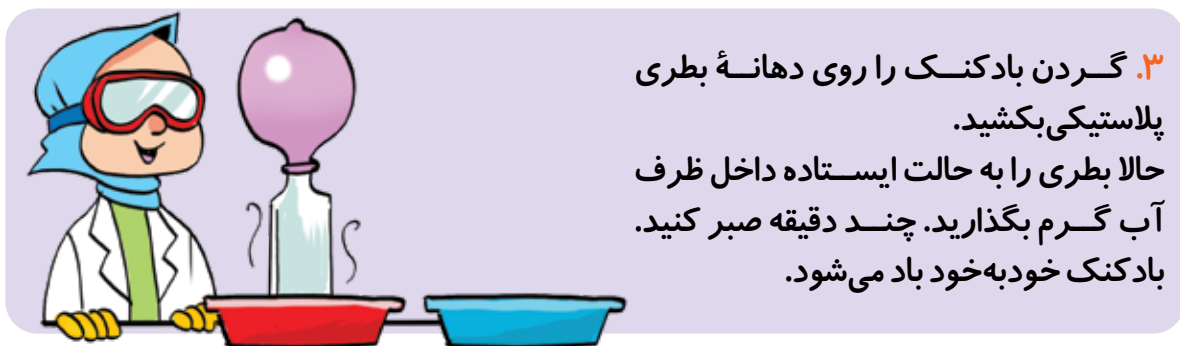
• تصویرگر: سام سلماسی



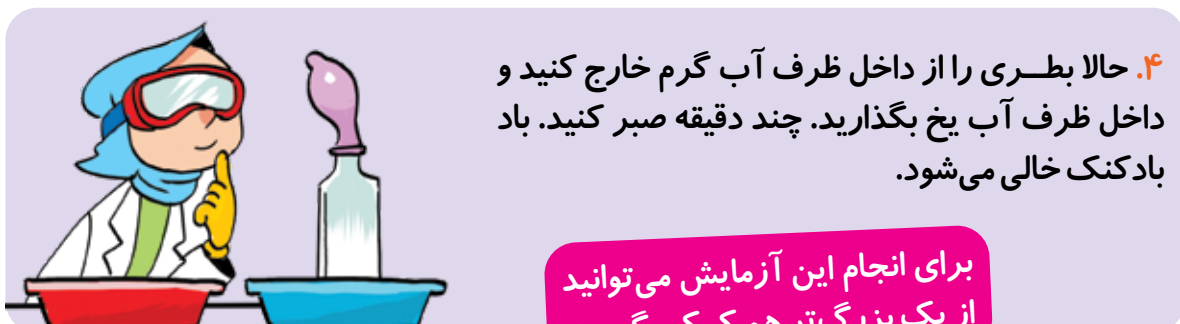
۱. یکی از ظرف‌ها را با آب یخ و دیگری را با آب گرم پر کنید.



۲. بادکنک را کمی باد و سپس خالی کنید تا چروک نباشد.



۳. گردن بادکنک را روی دهانه بطری پلاستیکی بکشید. حالا بطری را به حالت ایستاده داخل ظرف آب گرم بگذارید. چند دقیقه صبر کنید. بادکنک خودبه‌خود باد می‌شود.



۴. حالا بطری را از داخل ظرف آب گرم خارج کنید و داخل ظرف آب یخ بگذارید. چند دقیقه صبر کنید. بادکنک خالی می‌شود.

برای انجام این آزمایش می‌توانید از یک بزرگ‌تر هم کمک بگیرید.



خُرمالو

تازه خُرمالوی باغ ما رسید
با گُلاه سبزِ برگِ روی سر

دسته‌دسته جوجه گنشجان شاد
باز مهمان درخت ما شدند
هر یکی از آن یکی خوش‌حال‌تر



آزگیل

آزگیل‌های رنگ‌فندق
این روزها مهمان باغ‌اند

هر چند حالا سفت و ریزند
این قلقلی‌ها ماه دیگر
خوش‌مزه و شیرین و چاق‌اند

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: هدا حدادی



با جزیره‌ی قشم آشنا شویم.

● روشنگر فتوحی

● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

به جایی که دور تا دور آن آب باشد، جزیره می‌گوییم. قشم، یک جزیره‌ی بزرگ در خلیج فارس ایران است. این جزیره در استان هرمزگان قرار دارد.

شغل بیشتر مردم جزیره‌ی قشم ماهیگیری است. انواع ماهی‌ها در آب‌های اطراف این جزیره زندگی می‌کنند.

حشره‌خوار کوتوله، یکی از کوچک‌ترین پستانداران دنیا است که در جزیره‌ی قشم زندگی می‌کند.

لاک‌پشت‌ها برای تخم‌گذاری به این جزیره می‌آیند.

خفاش میوه‌خوار، بزرگ‌ترین خفاش ایران، در این جزیره زندگی می‌کند.

قشم جنگل «حرا» دارد. درخت‌های جنگل حرا در آب شور قرار دارند. وقتی سطح آب پایین می‌رود، می‌توانید ریشه‌های این درختان را ببینید.

برای اطلاعات بیشتر به سایت قشم‌گردی مراجعه کنید.

هر سال پرندگان زیادی به این جزیره سفر می‌کنند. حواصیل پشت سبزی یکی از این پرنده‌ها است.

غزال ایرانی، خرگوش و روباه در جزیره‌ی قشم زندگی می‌کنند.

